

عوامل رشد انساب‌نگاری اسلامی و کارکردهای آن

نعمت‌الله صفری فروشانی*

سید محمد رضا عالمی**

چکیده

دانش انساب به عنوان یکی از معدود دانش‌های دوره جاهلیت است که به دلیل کارکردش در نظام قبیله‌ای، مورد توجه بسیار بود و نسب‌دانان از جایگاه اجتماعی ممتازی برخوردار بودند اما انساب در آن دوره، هیچ‌گاه مکتوب نشد. این دانش پس از اسلام با نفی ارزش‌های جاهلی و با توجه به آموزه‌های اسلامی برگرفته از قرآن و روایات، کارکردهای جدیدی یافت و پس از مدتی، تألیفات فراوانی در این خصوص انجام گرفت که درصد قابل توجهی از میراث مکتوب مسلمانان را در بر گرفت؛ لذا این علم که در ابتدا جایی در تقسیم‌بندی علوم نداشت، توانست جایگاهی مهمی را برای خود دست و پا کند، از این رو، این نوشتار بر آن است تا به دلایل رشد و گسترش این علم پس از اسلام و همچنین کارکردهای این علم که باعث بقا و پیش‌رفت آن شده‌اند به روش توصیفی-تحلیلی بپردازد.

واژه‌گان کلیدی

انساب، انساب‌نگاری، عوامل رشد انساب‌نگاری، کارکردهای انساب‌نگاری، نقابت.

مقدمه

علوم بشری مطرح در جزیره‌العرب دوره جاهلی و ابتدای ظهور اسلام، شامل انساب، ایام‌العرب و اشعار بود و از این رو، نیازی به تقسیم‌بندی علوم احساس نمی‌شد، هر چند دانشمندان و حکمای اولیه اسلامی هم‌چون حکیم ابونصر محمدبن محمد فارابی (۳۳۹ق) که متأثر از فرهنگ و فلسفه یونان بودند و به گونه‌ای در تقسیم‌بندی علوم از دید آنان می‌نگریستند و جایگاهی برای علم انساب قائل نبودند، اما دانشمندان متأخرتر، نظری متفاوت دارند، برای نمونه، ابن حزم اندلسی (۴۵۶ق) علم اخبار و رویدادها (تاریخ) را به عنوان یکی از علوم بر می‌شمرد و در ضمن آن، علم نسب را جزئی از علم تاریخ می‌داند و بدان تصریح می‌کند (ابن حزم، ۱۳۶۹: ۷۹). در جدیدترین تقسیم‌بندی‌ها، علم انساب و انساب‌نگاری به عنوان یکی از انواع تاریخ‌نگاری در کنار دیگر انواع تاریخ‌نگاری هم‌چون سیر و مغازی، مقاتل و فتن و حروب، خراج و فتوح، تواریخ عمومی، تواریخ دودمانی، تواریخ محلی طبقات، وزارت و دیوان‌سالاری، فرق و مذاهب و فرهنگ‌نامه‌های تاریخی قرار می‌گیرد (سجادی و عالم زاده، ۱۳۳، ۱۳۸۰). با این توصیفات، علم انساب که در ابتدا خود به گونه‌ای در کنار ایام‌العرب به عنوان مادر و به وجود آورنده تاریخ‌نگاری بود، در ادامه تطورات تاریخ‌نگاری و گسترش روزافزون آن به انواع، در تحت تاریخ‌نگاری و به عنوان یکی از انواع آن مطرح گردید که رابطه تنگاتنگی با تمام انواع تاریخ‌نگاری داشت؛ در نتیجه، برای مورخ، نسب‌شناسی از علوم پایه است. کسانی نیز بر این اعتقادند که انساب‌نگاری خود علمی ابزاری است که در علوم دیگر مانند تاریخ، رجال، حدیث به کار گرفته می‌شود و لذا نباید به عنوان نوعی از تاریخ‌نگاری از آن بحث کرد، البته این دو نظر در مقابل هم قرار نمی‌گیرند و می‌توان بین آن دو را جمع نمود و انساب‌نگاری را یکی از انواع تاریخ‌نگاری دانست که در بسیاری از علوم دیگر به عنوان ابزار از آن می‌توان بهره جست.

پس از اسلام، خلیفه دوم برای داشتن معیاری برای تقسیم بیت‌المال در بین مسلمین، دستور داد انساب را در دفاتری ثبت و ضبط کنند، قواعد حاکم بر این دفاتر مانند نزدیکی به پیامبر و نحوه تقسیم قبایل، توسط انساب‌نگاران پس از آن مد نظر قرار گرفت (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۱۴۳؛ بلاذری، بی‌تا، ج ۳: ۵۴۹). البته بین ثبت انساب توسط عمر و تدوین کتب انساب، یک گسست زمانی نسبتاً طولانی ایجاد گردید؛ نشانه این فترت را

می‌توان در خروج قبایل از نسب قدیم به نسبی جدید و تقسیم‌بندی جدید در دوره اموی به بعد دید که نسابه‌ها فقط شروع به ثبت انساب قبایل مشهور و معروف و نه همه قبایل نمودند؛ به نظر می‌رسد که ازدیاد جمعیت و هم‌چنین تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی، دلیل اصلی این امر بوده که انگیزه‌های متفاوتی را به دنبال داشته است، در نتیجه نسابه‌ها هم تحت همین شرایط و انگیزه‌ها به تدوین انساب با روش و محدوده خاص اقدام نموده‌اند.

در دوره اموی که مسأله امامت، خلافت و تشکیل گروه‌های سیاسی مخالف حکومت اموی، مطرح بود، امویان به گونه‌ای از سیاست توازن قوا متمایل شدند؛ از سویی دیگر، رایحه تعصب قبیله‌ای که در نتیجه تفاضل و برتری‌جویی به واسطه نسب و قومیت در دوره عثمان به وجود آمده بود در دوره اموی، فزونی یافت و دولت عربی اموی که حافظ بقایای فرهنگی و جاهلی عرب‌ها بود، سعی نمود به علم انساب توجه کرده، بیش‌تر آن را به سبک و سیاقی که قبل از اسلام و در دوره جاهلیت بود، برگرداند و همان مسایل فخر به قبیله و نسب را دوباره پروبال بخشند، این مسائل در چند امر قابل لمس است؛ یکی از این امور، نزدیکی خلفای اموی با نسابه‌ها و گوش دادن به سخنان آنان می‌باشد.

در دوره عباسی شرایط و عوامل جدیدی به وجود آمد که به انتقال انساب از روایت به تدوین منجر شد؛ در این دوره، سرزمین‌های اسلامی گسترش یافته و شامل سرزمین‌هایی گردید که اهالی آن عرب نبودند، بنابراین به اختلاط عرب‌ها که خود را دارای نسب مشخص می‌دانستند با غیر عرب‌ها که دارای نسب نبودند، انجامید؛ در این زمان تأثیر عناصر غیر عربی بسیار مشهود است که هم عنصر قومی داشت مانند فارس‌ها و هم عنصر دینی مانند نصرانی و یهودی، این غیر عرب‌ها که خود را تحت حاکمیت عرب‌ها می‌دیدند، سعی کردند تا به گونه‌ای غیرنظامی تأثیرات خویش را آشکار ساخته و به نوعی برای خویش، مجد و عظمتی بر پا داشته و در مقابل به سرزنش و طعن عرب‌ها پردازند، در پاسخ همین جریانات بود که به سرعت کتاب‌هایی در انساب عرب و مفاخر آنان نوشته و بدون گشت؛ این تألیفات در انساب و بقیه موضوعات در راستای چند هدف صورت پذیرفت اولاً در این کتب مطالبی در رد شعوبیه و هر آن‌چه از قصص و مفاخر فارس‌ها که طرف‌داران آن نگاشته بودند، وجود داشت؛ ثانیاً این کتب انساب از اختلاط هرچه بیش‌تر عرب با غیر عرب جلوگیری می‌کرد و ثالثاً در نتیجه تدوین کتب نسب، نسب به نشانه شرفی که عرب‌ها به آن افتخار می‌کردند، باقی می‌ماند.

هم‌چنین در این دوره به خاطر نشاط و جنب و جوش و نهضتی که در تدوین و شکوفایی حرکت علمی به وجود آمد، علم انساب هر چه بیش‌تر از حالت روایی و شفاهی خارج‌شده و به ساحت تدوین قدم برداشت و برای آن اصول و قواعدی پدید آمد؛ اولین نتیجه این که، اهتمام انساب از عنایت به نسب قبیله به سوی انساب امت عرب و شمول کلی آن جلب گردید؛ تحول دیگری که در این میان و هم‌زمان با نوشته‌های اولیه اسلامی در انساب رخ داد، این بود که قبل از آن، مردم منتسب به قبایل عربی می‌شدند و معیار همان قبایل عربی بود و همگی فخر خویش را در همین انتسابات می‌دیدند و همه چیز رنگ نسب جنس و قبیله داشت، اما کم‌کم رنگ دینی نیز به آن اضافه شد، دوری و نزدیکی به پیامبر(ص) نیز در انساب افراد مورد توجه واقع شد و به مرور زمان علاوه بر شرافت به نوعی رنگ تقدس و برکت نیز به خود گرفت، پس از مدتی شرف، همان پاکی نسب عربی و شریف کسی بود که از اهل بیت پیامبر(ص) بود.

از اواخر قرن دوم و با تدوین انساب و شروع انساب‌نگاری و وضع قواعد و ضوابطی برای آن، کم‌کم تحولی چشم‌گیر در نسب‌شناسی و در پی آن، انساب‌نگاری پدید آمد، زیرا پیش از آن، عرب‌ها خود را منتسب به قبایل خویش می‌کردند و به آن افتخار می‌نمودند و شرافت و بزرگی، به پاکی نسب بود و هر کس منسوب به نسب پاک عربی بود، شریف شمرده می‌شد، اما از این زمان به بعد، با حاکم شدن جو اسلامی که باعث شده بود نسب‌شناسی و انساب‌نگاری رنگ و بوی دینی به خود بگیرد، انتساب و نزدیکی به رسول خدا(ص) به عنوان یک افتخار تلقی می‌شد خواه از اولاد امام حسن(ع) و امام حسین(ع) باشد یا از ذریه محمد بن حنفیه و یا جعفر و عقیل بن ابی‌طالب و یا حتی عباس بن عبدالمطلب؛

عوامل رشد انساب‌نگاری اسلامی

رشد انساب‌نگاری در طی قرن‌های نخستین اسلامی تحت تأثیر عواملی چند صورت پذیرفت که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. کسب مشروعیت حاکمان

یکی از عوامل در نضج و رشد این دانش، استفاده‌های سیاسی از نسب افراد حاکم، برای دستیابی به مشروعیت بود. بسیاری از حاکمان و مؤسسان سلسله‌های مختلف اسلامی برای به دست آوردن قدرت و یا استمرار آن، سعی داشتند تا با شمردن انتساب

خویش و یا حتی ساختن نسب و شرافت خانوادگی جعلی، خود را بزرگ داشته و شایسته حکومت قلمداد کنند؛ از بزرگ‌ترین نمونه‌ها در تاریخ اسلام که کشمکش‌های بسیار طولانی و زیادی را نیز به دنبال داشت، درگیری بین علویان و عباسیان بر سر خلافت و شرایط حاکم بود (ابن سلام، ۱۴۱۰: ۲۳) که منازعات گسترده بر سر خلافت و مجادله بر سر آموزه‌های دینی درباره مشروعیت حاکم را در پی داشت، در ابتدا عباسیان با شعار «الرضا من آل محمد» و استفاده از نسب سعی نمودند امویان را از مشروعیت انداخته، کسانی را که به پیامبر از امویان نزدیک‌تر بودند دارای مشروعیت بیش‌تر برای خلافت بدانند و برای همین منظور، هدف خویش را بازگرداندن خلافت به اهلش، یعنی نوادگان و عموزادگان پیامبر (ص) دانستند و منظورشان از قریش، منسوبان به علی (علویان)، جعفر (جعفریان) و عباس (عباسیان) بود، اما عباسیان که برای روی کار آمدن و کنار زدن بنی‌امیه از شعارهای علویان و پیروان آنان استفاده می‌کردند و به جز عموزادگی با پیامبر، مشروعیت حکومت خویش را از طریق وصیت ابوهاشم به حضرت علی (ع) می‌رساندند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۷: ص ۱۴۹-۱۵۰؛ مسعودی: بی‌تا: ص ۲۹۲-۲۹۳؛ ابن قتیبه: ۱۳۱۷: ج ۲، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ قاضی نعمان: بی‌تا، ج ۳: ص ۳۱۶-۳۱۷). به تدریج از علویان فاصله گرفتند و ادعا کردند که خلافت میراث عباس عمومی پیامبر (ص) است، آن‌ها با تکیه بر این اصل جاهلی که دختر ارث نمی‌برد، وارث پیامبر را عباس - تنها پسر عبدالمطلب که پس از پیامبر زنده بود- معرفی می‌کردند، در مقابل علویان به ویژه اهل بیت (ع) با استناد به آیات قرآنی و احکام عقلی درصدد رد ادعای عباسیان برآمدند (اللهی زاده: ۱۳۸۱: ص ۱۰۱). به این ترتیب، علویان که خود را به واسطه قرابت بیش‌تر به پیامبر نسبت به عباسیان محق‌تر در حکومت می‌دانستند، دست به مخالفت و شورش‌های بسیاری زدند که تا پایان قرن دوم هجری با شدت ادامه یافت.

فاطمیان از دیگر کسانی بودند که از نسب خویش و قرابت با پیامبر برای دستیابی به قدرت و کسب مشروعیت استفاده و افری نمودند، اینان با ادعای قرابت بیش‌تر نسبت به پیامبر، خود را بیش از عباسیان شایسته خلافت می‌دیدند؛ در همین راستا، در مصر و مغرب دست به تأسیس دولتی قدرت‌مند زدند و در طی چند قرن رقیب جدی عباسیان به شمار می‌رفتند؛ اینان توانستند حکومت عباسی را بارها به چالش جدی روبه‌رو کنند؛ لذا، این اختلافات سیاسی با هدف کسب مشروعیت به طرح مباحث جدیدتر و جدی‌تر در عرصه‌ی نسب‌شناسی و اعتقادات و مسائل مربوط به آن منجر شد (ابن سلام: ۱۴۱۰: ۸۴-۸۷، ابن

رسول: ۱۴۱۲: ۷) که نسب‌شناسی ابزار و وسیله اصلی در این بین بود.

۲. توجه و پرداختن طبقه حاکمه به آن

تنها دلیل توجه حاکمان به نسب‌شناسی، کسب مشروعیت نبود، هرچند از مهم‌ترین دلایل بود؛ از این رو، در صدر بحث به صورت جداگانه به آن پرداخته شد، اما نمونه‌هایی وجود دارد که هدفی غیر از کسب مشروعیت را نیز دنبال می‌کند؛ طبقه حاکمه اعم از امویان یا عباسیان و یا دیگر حکام و امرای محلی، تلاش زیادی برای احضار و نگهداری نسابه‌ها می‌کردند؛ نسابه‌ها نیز قرب و منزلتی که نسابه‌ها در دستگاه سلاطین و حکام می‌یافتند؛ مشهور است؛ معاویه، دغفل و عبید بن شریه را به نزد خویش خواند و دغفل را مأمور ساخت که به یزید، انساب عرب را بیاموزد (ابن‌عبدالبر: ۱۴۱، ج ۲: ۴۶۲؛ ذهبی: ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۷). وزیر و نویسنده معروف شیعه ابوسعید منصور بن حسین آبی (وفات ۴۲۱ق) می‌گوید:

أوصي العباس بن محمد بن علي بن عبد الله ابن العباس، معلم و كده فقال: ...
أغذهم بالحكمة فاتمها ربيع القلوب، وعلمهم النسب والخبر فاته أفضل علم الملوك
عباس بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس معلم فرزندان را توصیه کرد و
گفت: ... به آن‌ها حکمت بیاموز که بهار دل‌هاست و هم‌چنین علم نسب و تاریخ
بیاموز که برترین علوم در نزد ملوک است (آبی: ۱۹۸۱، ج ۱: ۴۳۷).

این جمله به روشنی بر این نکته تأکید دارد که علم نسب در کنار تاریخ برای ملوک لازم و ضروری بوده است و عدم آگاهی از انساب خصوصاً برای بلندپایگان اجتماع نقص و ننگی به شمار می‌آمده است و گاه این «ننگ و عار و نقص» موجب و بهانه برای طعن و سرزنش می‌شده است؛ نقل شده، پس از آنکه عبدالله بن زبیر کشته شد، خالد بن یزید بن معاویه به حج مشرف شد و در مکه معظه، از «رمله» خواهر عبدالله بن زبیر خواستگاری کرد؛ حجاج بن یوسف که امیر و فاتح مکه بود به او پیغام فرستاد: «گمان نمی‌کردم تو پیش از مشورت با من از خاندان زبیر زن بخواهی؛ چگونه از خاندانی که کفو تو نیستند، خواستگاری می‌کنی؛ اینان همانانند که با جد و پدر تو بر سر خلافت جنگیدند و تو را به اتهامات ناشایست متهم کردند و به گمراهی تو و نیاکان تو گواهی دادند» (ابوالفرج، الأغانی: بی‌تا، ج ۱۷: ۲۶۰). خالد به آورنده پیغام گفت: «اگر نه این بود که تو فرستاده‌ای بیش نیستی و فرستادگان را نمی‌توان کشت، بند از بندت جدا می‌ساختم و لاشه‌ها را بر

در خانه فرستنده می انداختم، به او بگوی: گمان نمی کردم که تو را آن رسد که من در انتخاب همسر با تو رأی زنم، اما آن چه را که گفته ای اینان کفو من نیستند، ای حجاج خدای ترا بکشد تا چه پایه نادان و از انساب قریش بی خبری؟! آیا عوام بن خویلد - برادر حضرت خدیجه(ع) و پدر زبیر و جد رمله - که همسر صفیه دختر عبدالمطلب شد و پیامبر اکرم (ص) که خدیجه را به همسری انتخاب فرمود، باهم کفو بودند، ولی اینک آنان کفو و هم‌شان اَبوسفیان (و فرزندان او) نیستند (همان)؟!؛

امثال این داستان و یا داستان‌هایی که بر محور علم نسب و معرفت انساب عرب می‌چرخد از توجه دقیق طبقات بالای اجتماع بر آن علم حکایت دارد و در کتب ادب و سیر بسیار است (ابن عبدربه: ۱۴۰۹، ج ۳: ۳۱۲ - ۴۱۷).

۳. قبیله‌گرایی

برخی از نویسندگان رشد نسب‌شناسی اسلامی را در پرتو روی‌کرد قبیله‌گرایی پاره‌ای از تاریخ‌نویسان، در مقابل روی‌کرد حدیث‌گرایی دیگر مورخان دانسته‌اند (الدوری، ۱۳۶۱: ص ۹۰). نسابه‌های نخستین و یا همان منابع شفاهی اولیه نسب، از اولین کسانی بودند که در ادامه نظام جاهلی و تفاخرات قبیله‌گی سعی در حفظ انساب قبایل خویش داشتند، در اوایل قرن دوم هجری برخی از نویسندگان مانند مسلم بن شهاب زهری (وفات ۱۲۴ ق) انساب قبایل خود را تدوین کردند و حتی تک‌نگاری‌هایی درباره انساب قبیله خود نوشتند. این سبک نگارش‌ها از مایه‌هایی هم‌چون شعر و اقوال شفاهی عامیانه بیش‌تر بهره می‌برد (همان، ص ۹۱). در عصر خلافت اموی با وجود گشایش جامعه عرب، منازعات قبیله‌ای دامن زده شد؛ گویا سیاست امویان بر تشدید اختلافات بود. ادبیات این دوره پر از تفاخرات و تنقیص‌ها است؛ از سوی دیگر خلافت اموی، برای کسب و ارتقای مشروعیت سیاسی و اجتماعی که خود یکی از عوامل رشد انساب‌نگاری است، به انساب و مفاخر قبیله‌ای خود پناه می‌برد که خودبه‌خود به ترویج انساب منجر می‌شد. در مجموع، خلافت اموی نسبت به بقیه سلسله‌های اسلامی بیش‌ترین حمایت را از نسب‌شناسی داشت (ابن سلام، ۱۳۱۴: ۲۳، ۷۸، ۸۹).

۴. شعوبی‌گری

در دوره بنی‌امیه و در پی سیاست عربوت‌گرایی بنی‌امیه، غیر عرب‌ها دست به واکنش زده و به طعن عرب‌ها پرداخته و جنبش شعوبی‌گری را به وجود آوردند؛ اینان بسیاری از

مفاخر عرب‌ها را تبدیل به مثالب کردند (همان، ۹۵-۸۷، ابن رسول: ۱۴۱۲: ۶). از مهم‌ترین کتاب‌های مثالب می‌توان به *المیدان فی المثالب* نوشته علان بن حسن شعوبی (اوایل قرن ۳ ق)، *المثالب* اثر ابو عبیده معمر بن مثنی (۲۱۱ ق)، *المثالب* نوشته هیشم بن عدی (۲۰۷ ق) و *المثالب* نوشته احمد بن حمد (محمد) جهمی (قرن ۳ ق) را می‌توان نام برد. در مقابل این حملات شعوبیه، عرب‌ها کتاب‌های زیادی در فضایل و نسب عرب مانند *فضایل یا نسب قریش* نوشته علی بن محمد مدائنی (۲۲۵ ق)، *مناقب قریش* از ابن عبده و *فضل العرب و التنبیه علی علومه* نوشته عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری (۲۷۰ ق) نوشتند (جعفریان، ۱۳۸۷: ۳۲۹-۳۶۲). از مهم‌ترین مسایلی که نویسندگان عرب بدان توجه داشته و فخر می‌کردند و آن را نشانه برتری خویش بر سایرین می‌دانستند، انساب و توجه به آن در نزد عرب‌ها بود، از این رو، در سایه این جدال‌ها و منازعات، نسب‌شناسی هم رشد یافت (ابن سلام، ۱۴۱۰: ۲۳).

۵. فتوحات

فتوحاتی که باعث باز شدن و گسترش جامعه عربی گردید، از چند جهت بر نسب‌شناسی تأثیر داشتند:

الف) اموال و غنایم زیادی در فتوحات به خلافت اسلامی می‌رسید و ضرورت تأسیس نظام حساب‌رسی و توزیع ثروت احساس می‌شد. در زمان خلیفه دوم عمر، به این نیاز به صورت عملی پاسخ گفته شد؛ وی دستور داد چند تن از نسابه‌های مشهور آن زمان به ثبت و ضبط انساب بپردازند که یکی از ملاک‌های اصلی در پرداخت سهمیه افراد از بیت‌المال بود، ملاک پرداخت‌ها در این نظام، غیر از نسب، قرابت به پیامبر اکرم (ص)، سابقه گرایش به اسلام و ابراز شجاعت در جهادها نیز بود (همان، ۷۴-۷۸).

ب) جامعه بسته مکه و مدینه باز شد و بسیاری از عرب‌ها در نقاط مختلف جهان اسلام پراکنده شدند و با دیگر اقوام، اختلاط یافتند، این امر ممکن بود هر چه بیش‌تر آنان را از نسب عربی خویش دور گرداند و در دیگر اقوام مسلمان شده، مضمحل نماید، در نتیجه برای پیش‌گیری از این اضمحلال، ضرورت ثبت و ضبط انساب احساس می‌شد.

ج) ورود ملیت‌های غیرعرب به جامعه عرب شدت یافت که می‌توانست تفکرات جدیدی را در تمام حوزه‌های مورد توجه عرب‌ها، از جمله نسب‌شناسی ایجاد کند و مسایل جدیدی را پیش‌روی آنان قرار دهد، البته نباید از نظر دور داشت که این امر، در بعدی

دیگر به تعصب بیش‌تر عرب‌ها که خویش را در سطحی بالاتر و جدای از تازه‌واردان می‌دیدند، منجر شده و در نتیجه به انساب‌نگاری قومی - عربی بیش‌تر سوق دهد. (د) به مرور زمان و فاصله‌گرفتن از زمان فتوحات اولیه، تعصبات قبیله‌ای با رشد تمدن و فرهنگ جدید کاهش یافت؛ این مسأله می‌توانست نسب‌شناسی را نیز به سویی دیگر سوق داده و تحولی را در آن به وجود آورد و هر چه بیش‌تر به یک علم ابزاری تبدیل نماید که در بسیاری از عرصه‌ها نیز همین‌طور شد.

با توجه به تمامی شرایط به وجود آمده و بسط قلمرو اسلامی به واسطه فتوحات، بینش نسابان را از نظر کمی، گسترش بخشید و در شالوده‌ها و روش‌های آن‌ها نیز تحول ایجاد کرد (الدوری، ۱۳۶۱: ۹۷). نسب‌شناسی به تدریج در تاریخ‌های عمومی ادغام گردید (همان، ۹۸). البته در مواردی که نسب‌شناسی خود به طور مستقیم مورد استفاده قرار گرفت و پشتوانه عقیدتی و حالت تقدس یافت، به صورت یک نسب‌شناسی صرف هم‌چنان ادامه یافت، بزرگ‌ترین نمونه آن نسب‌شناسی طالبیان و سادات است که به کمک نهادی به نام نقابت به رشد و بالندگی دست یافت.

۶. انساب‌نگاری و منصب نقابت

در این‌جا سعی بر آن است تا با بررسی زمان و چگونگی تشکیل نظام نقابت، آن را با زمان استقلال انساب‌نگاری انساب آل ابی‌طالب تطبیق داده و نقش متقابل آن دو را در رشد و بالندگی یک‌دیگر مورد توجه قرار دهیم.

نقابت و نقیب از دید لغت‌شناسی از ریشه نقب به معنی شکافتن و سوراخ کردن، راه گشودن و کاویدن ژرفای چیزها و گردش و جست‌وجو گرفته شده است (خالقی، ۱۳۷۸: ۲۵). در اصطلاح نقابت منصبی بوده است که بر اساس آن در مناطقی، ریاست سادات برعهده دارنده آن بود و به گفته ماوردی (وفات ۴۵۰ق) هدف اصلی از نهاد نقابت این بود که سادات زیرنظر مستقیم غیرسادات قرار نگیرند زیرا سادات از نظر شأن از دیگران بالاتر انگاشته می‌شدند (ماوردی، ۱۴۰۶: ۹۶). در نتیجه، این نهاد، گونه‌ای از استقلال و آزادی عمل را برای سادات در چهارچوب نظام سیاسی - اجتماعی، حکومت اسلامی ارایه می‌کرد. از مشهورترین نقبای سادات که از قدرت زیادی نیز برخوردار بودند، دو برادر سیدرضی (وفات ۴۰۶ق) و سیدمرتضی (وفات ۴۳۶ق) بودند که در بغداد مرکز حکومت آل‌بویه و خلافت عباسی، نقابت طالبیان را بر عهده داشتند و از اختیارات فراوانی بهره‌مند بودند (متز، ۱۳۵۸: ۱۷۷).

نحوه و زمان شکل‌گیری و گسترش نهاد نقابت در بین پژوهش‌گران مسلمان و غربی دیدگاه‌های متفاوتی را به دنبال داشته است، در میان محققان غربی این نظریه که در ابتدا یک نهاد نقابت بر همه هاشمی‌ها مرکب از طالبی‌ها و عباسی‌ها، نظارت داشته و سپس از یک‌دیگر جدا شده و هر کدام نهادی مستقل را شکل دادند، رایج‌تر است، آدم متز معتقد بود که ابن طومار اول (احمد بن عبدالصمد عباسی) که در سال ۳۰۱ قمری درگذشت، مقام نقیبی هاشمیان اعم از طالبی‌ها و عباسی‌ها را بر عهده داشت که پس از وی پسرش، جانشین وی گردید، به گفته وی انشعاب در مقام نقابت در اواخر قرن چهارم رخ داده است و زمان دقیقی را ارایه نمی‌دهد، اما ماسینیون سعی کرده تا تاریخ دقیق‌تری را ارایه کند و تشکیل این نهاد را توسط ابن فرات وزیر در سال ۳۰۵ قمری می‌داند (موریموتو، ۱۳۸۶: ۱۰۲). در مقابل این نظریه غربی‌ها، محققان مسلمان درباره نحوه و زمان شکل‌گیری این نهاد بر دو نظر استناد می‌کنند، نظر اول آن است که این نظام در سال ۲۵۱ قمری به درخواست حسین بن احمد بن عمر از نوادگان زید بن علی بن حسین (ع) توسط «المستعین» (حک ۲۴۸-۲۵۲ق)^۱ خلیفه عباسی تشکیل شد، حسین بن احمد پس از آن که عمویش یحیی بن عمر (وفات ۲۵۰ق) مورد توهین یکی از مأموران عباسی قرار گرفت و در کوفه شورش نمود و در پی آن به قتل رسید، به فکر ایجاد این نظام نقابت افتاد (ابوالفرج، ۱۳۸۵: ۴۱۰-۴۲۱؛ ابن عنبه: ۱۳۸۰: ۲۷۳) تا از وقایعی این چنینی جلوگیری شده و حرمت سادات نگه داشته شود. طبق این نظر، تشکیل این نهاد در اواسط قرن سوم اتفاق افتاده و نسبت به غربی‌ها، زمان آن را نیم‌قرن زودتر می‌داند. نظر دیگر محققان مسلمان، تشکیل آن را در زمان خلافت المعتضد عباسی (حک ۲۷۹-۲۸۹ق) می‌داند (ابن فندق، ۱۴۱۰: ۷۱۷). این نهاد از اواخر قرن سوم در شهرها و بلاد اسلامی گسترش یافت به صورتی که می‌توان نام چندین نقیب را در متون و منابع اولیه یافت که شهرهای ایران در همین سال‌ها مشغول فعالیت بوده‌اند.^۲ بنابراین، نهاد نقابت که وظیفه اصلی آن نظارت بر امور سادات است، به احتمال فراوان در نیمه دوم قرن سوم به وجود آمده و تا اواسط قرن چهارم به گسترش زیادی در سرزمین‌های اسلامی دست یافته است.

حال اگر در کنار این نظریه‌ها، زمان مستقل شدن انساب‌نگاری آل ابی‌طالب را که با

۱. حک به معنای سال آغاز و پایان حکومت خلیفه عباسی است.

۲. موریموتو که تلاش خوبی برای یافتن پایگاه‌های نقبای اولیه با استفاده از کتاب‌های انساب، در بلاد اسلامی و زمان یابی نقابت آنان کرده است، نمونه‌هایی را بیان کرده است. (موریموتو، ۱۳۸۶: ۱۱۶)

نگارش اولین کتب مستقل انساب آل ابی طالب در اواخر قرن سوم شروع شد و در طی قرون چهارم و پنجم با استفاده و تطبیق و مقابله آن‌ها با اخبارهای محلی، رشد و بالندگی زیادی دست یافت، مد نظر قرار گیرد، یک همکاری و همراهی بسیار نزدیک بین انساب‌نگاری آل ابی طالب و نهاد نقابت را می‌توان پیگیری و رصد نمود؛ بر این اساس، هم‌زمانی شکل‌گیری و رشد علم انساب آل ابی طالب و نهاد نقابت سادات، اتفاق و تصادف نبود، از این رو، می‌توان گفت که گسترش شبکه وسیع نظارت بر سادات در مناطق مختلف ناچار صاحبان این مناصب را به سوی شناسایی و ثبت و ضبط نسب طالبیان و بررسی صحت و سقم انساب آنان وادار نموده است و انگیزه لازم را به آنان داده و به انساب‌نگاری خاص طالبیان کمک شایانی نموده است.

شکل‌گیری و رشد هم‌زمان انساب‌نگاری آل ابی طالب و نهاد نقابت از بعد سیاسی نیز بسیار حائز اهمیت است؛ علویان که خلافت و حکومت را حق خویش می‌دانستند، همیشه تحت مراقبت حکومت‌های وقت خویش بودند؛ کاملاً روشن است که تا اندازه زیادی کنترل انساب آنان، نشان از کنترل و یا وسیله‌ای برای کنترل آنان بوده است، حتی به این منظور، قبل از تشکیل نهاد نقابت در دوره خلیفه الهادی در شهر مدینه سرشماری وسیعی از طالبیان صورت گرفت (ابوالفرج، ۱۳۸۵: ۲۹۵). اما میان قبل و بعد از شکل‌گیری علم انساب آل ابی طالب و نهاد نقابت، تفاوتی که وجود دارد آن است که نقباء که دارای شبکه وسیعی در سرزمین‌های اسلامی بودند، بعد از شکل‌گیری علم مستقل انساب آل ابی طالب و با استفاده از آن، می‌توانستند کنترل انساب را به طور یک‌سان و در مناطق مختلف، به طور هم‌زمان اجرا کنند؛ در نتیجه آن، حکومت‌ها نیز می‌توانستند، کنترل و نظارت خویش را بر مدعیان خلافت، بیش از پیش اعمال دارند، به این طریق سادات را که در نظام اجتماعی آن زمان از جایگاه رفیعی برخوردار بودند و رقیبان سیاسی عباسیان به شمار می‌رفتند، تا حدی راضی نگه داشته و نسبت به آنان، احترام خاصی را اعمال نمایند تا هم بر مشروعیت خلافت خویش بیفزایند و هم ایشان کم‌تر به فکر قیام و شورش باشند (خالقی، ۱۳۷۸: ۱۲۵-۱۲۸).

حال این مسأله مطرح می‌شود که این نقباء چگونه با استفاده از این منصب و علم انساب آل ابی طالب، به کنترل و نظارت بر امور سادات می‌پرداختند، بدین منظور بررسی وظایف و حدود اختیارات نقباء و برنامه کار آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد. جامع‌ترین مطلبی در این باره، نوشته ماوردی (وفات ۴۵۰) است که ماحصل آن چنین است؛ وی نقابت

را بر دو گونه می‌داند: «نقابت خاصه» و «نقابت عامه» در نقابت خاصه، نقیب تنها عهده‌دار انجام وظایف سرپرستی سادات است و امر قضاوت و اجرای حدود شرعی از محدوده اختیارات وی خارج بود لذا، لازم نبود که نقیب عالم به احکام شرعی و مجتهد باشد، وظایف این نقیب خاصه عبارت بودند از:

۱. ضبط انساب سادات که فردی بیگانه داخل آنان نگردد و فردی از آنان، جزء دیگران شمرده نشود.
۲. حفظ و تشخیص سلسله‌های مختلف و ثبت اسامی افراد هر سلسله در دیوان انساب موسوم به جریده نسب در ذیل سلسله مربوط به آن، تا خاندان‌ها باهم مخلوط به یک‌دیگر نگردند و تشخیص هر یک از دیگری دشوار نشود.
۳. شناسایی موالید و متوفیات، تا نسب مولود با عدم ثبت‌نام او از بین نرود و نسب متوفی را دیگری ادعا نکند.
۴. وادار کردن سادات به رعایت آداب و شئون اجتماعی در حدی که وقار و احترام آنان که منسوب به پیامبر اکرم (ص) بودند، در اجتماع و قلوب مسلمین حفظ گردد.
۵. آنان را از اشتغال به کارها و حرفه‌های پست که دونشان و جایگاه آنان بود بازدارد تا مردم به دیده حقارت به آنان ننگرند.
۶. آنان را از ارتکاب محرمات و گناهان بازدارد و همیشه این مسأله را به آنان یادآوری کند که آنان باید بیش از دیگران به آیین و مقرراتی که منسوب به جد و خاندان آنان است، پای‌بند باشند تا هدف بدگویی مردم قرار نگیرند.
۷. خطاکاران سادات را در گناهانی که مستلزم حد شرعی نیست به راه راست وادارد و به نصیحت و موعظه آنان پردازد.
۸. نقیب باید تلاش کند تا سادات به خاطر بزرگی و شرافت نسبی که به سبب انتساب به پیامبر دارند، بر مردمان دیگر برتری جویی نکنند و در نتیجه موجب نفرت و دشمنی مردم نسبت به سادات گردند.
۹. در استیفاء حقوق سادات از دیگران به آن‌ها مدد رساند تا آن‌ها احساس ضعف نکنند، از سویی دیگر چنانچه کسی از سادات حقوقی از دیگران را ضایع کند، نقیب نسبت به ستاندن آن‌ها اقدام کند تا بدین‌وسیله از سوی سادات ظلمی به دیگران روا داشته نشود.
۱۰. در ستاندن سهم ذوی‌القربی که یکی از موارد مصرف خمس است به نیابت از سادات اقدام کند و بر اساس حکم شرعی میان ایشان تقسیم کند.

۱۱. برای حفظ حریم اجتماعی از ازدواج دختران سادات با افرادی که هم‌شان آنان نیستند، جلوگیری کند و نظارت می‌کردند، تا بانوان طالبی فقط با مرد طالبی ازدواج کند و به این طریق شرف نسب طالبی را حفظ می‌کردند.

۱۲. موقوفات مربوط به سادات را نگهداری و مراقبت کند تا اصل آنها باقی‌مانده و بر درآمد آنها افزوده گردد، در مورد وقف‌هایی که مربوط به مستحقان از سادات است، این‌گونه افراد را شناسایی کند و همچنین در مورد اوقافی که در موارد خاصی وقف شده‌اند نیز واجدین شرایط را تشخیص دهد و بر نحوه تقسیم درآمد موقوفات در جای خویش نظارت کرده و متصدیان موقوفات را در این امر یاری رساند (ماوردی، ۱۴۰۶: ۹۶-۹۷؛ فراء، ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱).^۱

در نقابت عامه، نقیب علاوه بر این وظایف، مسئولیت‌های دیگری را نیز بر عهده دارد که عبارتند از:

۱. بر اموال سادات یتیم مانند حاکم شرع ولایت داشته باشد و نظارت کند.
۲. دختران سادات را که سرپرست معینی نداشته باشند و یا این که ولی آنان از ازدواج آنها جلوگیری کند، وی نسبت به ازدواج آنان اقدام نماید.
۳. در مواردی که سادات به یکی از موجبات حجر^۲ دچار شود نقیب مانند حاکم شرع، حکم حجر را بر آنان اجرا کرده و او را از تصرف در اموال خویش برحذر می‌دارد و پس از بهبود اختیار تصرف را به آنان بازمی‌گرداند.
۴. اگر میان سادات کشمکشی رخ دهد، نقیب مانند حاکم شرع و قاضی به داوری در بین آنان پرداخته و رفع خصومت می‌کند.
۵. اگر یکی از سادات به گناهایی که موجب حد شرعی است دست یازد، نقیب حد شرعی را بر او جاری می‌کند.

۶. حق قضاوت درباره منازعات بین طالبی و غیرطالبی نیز با نقبا بود (ماوردی، ۱۴۰۶)

۱. ابن فندق موارد دیگری هم‌چون شناخت مدعیان دروغین نسب (ادعیاء) و مجازات آنها و گرفتن نایب و کارگزار در امور مختلف را نیز از وظایف نقیب بر می‌شمرد، (ابن فندق، *لباب الانساب واللقاب والاعقاب*: ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۷۲۲-۷۲۳).

۲. محجور به کسانی گفته می‌شود که از تصرف به اموال خویش منع شده باشد و به دلیل نداشتن ولی و قیم، اختیار اموال ایشان به حاکم شرع واگذار می‌شود، موجبات حجر عبارتند از: عدم بلوغ، دیوانگی، مفلس بودن (بدلیل بدهی زیاد از سوی حاکم شرع از تصرف در اموالش نهی شده است)، سفیه بودن (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند)؛ (نک: حلی: ۱۴۰۵ق، ص ۳۵۹).

۹۷؛ قلقشندی: ۱۹۱۹، ج ۱۰، ۲۵۳-۲۵۴، ج ۱۱، ۵۰-۵۱).

بنابراین، نقیب عام باید در احکام شرعی مجتهد و صاحب نظر در احکام قضا بوده و صلاحیت اجرای حکم شرعی را داشته باشد تا حکم وی نافذ و ممضی باشد (ماوردی: ۱۴۰۶: ۹۶-۹۷؛ فراء: ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱). این وظایف همه بر اساس این اصل قرار داشت که طالبیان فقط تحت حاکمیت هم شرف خود قرار گیرند و حرمت ایشان حفظ گردد؛ به این وسیله طالبیان از امتیازات خاصی برخوردار بودند.

همان طور که از وظایف ذکر شده و حدود اختیارات نقبا بر می آید، تمام آن ها مستقیم و یا غیرمستقیم با کنترل انساب در ارتباط است و آنان ناچار به استفاده از انساب آل ابی طالب بوده اند، نقباء برای انجام دقیق این وظایف و کنترل انساب، جراید و یا دواوین انساب را در نزد خود نگه می داشتند و در آن ها اطلاعات مربوط به تولد، مرگ، نکاح، مبلغ عطایا و غیره که از وظایف نقیب شمرده می شدند، ثبت و ضبط می گردید، اما فعالیت نقبا در مورد کنترل انساب فقط در این حد پایان نمی پذیرفت، زیرا سادات بیگانه ای که به عنوان مسافر و یا مهاجر وارد منطقه ای می شدند، نیز حق برخورداری از حقوق و مزایای دیگر طالبیان زیر نظر نقیب را داشتند، لذا نقبا می بایست درستی انتساب و ادعای ایشان به طالبیان را بررسی می کردند، اما از آن جا که این افراد قبلاً در دفاتر و جریده منطقه تحت اشراف این نقیب ثبت نبودند، لاجرم جریده مربوط به یک منطقه مفید نبود بلکه نیاز به اطلاعات گسترده تر و عام تری بود که نسبت به دیگر سادات غیر محلی نیز اطلاعاتی را در خود داشته باشد، برای این منظور نقیب می بایست از اطلاعات نقبای مناطق دیگر نیز استفاده می کرد تا به هدف خویش برسد، لذا نقبا با یک دیگر به مبادله اطلاعات پرداختند و یک شبکه وسیع اطلاعاتی را سامان دادند؛ همین جاست که بین علم انساب نگاری طالبیان و نظام و نهاد نقابت طالبیان، ارتباط تنگاتنگ و ناگسستنی به وجود آمد (خالقی، ۱۳۷۸: ۵۰-۵۳).

هنگامی که یک طالبی به یک منطقه جدید وارد می شد، برای برخورداری از حقوق و مزایای خویش، باید انتساب خویش را ثابت می نمود، برخی نیز آورده اند، طالبی تازه وارد به یک منطقه، موظف بود تا گواهی صادر شده از طرف نقیب قبلی را ارایه کند (ابن فندق، ۱۹۳۸: ۶۲). لذا شهادت نامه ها و دست خط نقبا و نسابه های دیگر را به نقیب منطقه ارایه می کرد و درخواست تصدیق انتساب خویش را می نمود، اگرچه خود این مدارک، دلیلی بر صحت ادعای مدعی انتساب بود، اما می بایست از طرف نقب منطقه رسماً تأیید

می شد تا در دیوان و جریده نقیب ثبت و از مزایا و حقوق بهره‌مند می‌گردید، بنابراین، تازه بررسی در صحت انتساب طالبی جدیدالورود بر اساس اسناد ارایه شده آغاز می‌گردید (العمری، ۱۴۰۹: ۴۱ و ۲۱۴؛ ابن‌فندق، ۱۴۱۰: ۵۸۳ و ۶۵۷-۶۵۶). احتمال داشت خود نقیب هم با علم انساب آشنایی داشته باشد و یا در غیر این صورت حتماً نقبا نسابه‌هایی را در خدمت خویش داشته‌اند که به این امور رسیدگی می‌کردند، نسابه‌ها، گاهاً منسوب به منطقه خاصی بودند، مانند نسابه اصفهان یا نیشابور؛ هر چند که منظور دقیق از این انتسابات مشخص نیست اما از توصیفاتی مانند «نسابه هرات» و «نسابه بهرات فلان»، این‌گونه استنباط می‌گردد که این عبارات و عناوین به عنوان نوعی سمت به کار می‌رفت و تنها برای تعظیم و تکریم نسابه‌ها کاربرد نداشت (رازی، ۱۴۱۹: ۱۹۷)، مثلاً شجره‌ای که نسابه قزوین تهیه کرده است، چون نام این نسابه ذکر نشده است، پس اعتبار آن شجره مربوط به شخص آن نسابه نبوده است، بلکه مربوط به جایگاه نسابه قزوین بوده است (ابن فندق، ۱۴۱۰: ۶۸۳). با این توصیفات، احتمالاً یک منصب رسمی تحت این نام وجود داشته است و یا این که بزرگ‌ترین نسابه موجود در آن منطقه که با نقیب منطقه همکاری می‌کرده، با این لقب شناخته می‌شده است. از این رو، نقیب نسابه و یا نسابه‌ای که زیر نظر نقیب به امور نسبی می‌پرداخت، بعد از دریافت اسناد، ابتدا به کتب انساب معتبر مراجعه می‌کرد و نسب ارائه‌شده توسط تازه‌وارد را با انساب آل ابی‌طالب مقابله می‌نمود، در کتب انساب موارد متعددی از این جریانات ذکر شده‌اند (العمری، ۱۴۰۹: ۴۱ و ۵۶-۵۷). بنابراین، یکی از کارکردهای مهم اجتماعی علم انساب آل ابی‌طالب این بود که جریده کل انساب آل ابی‌طالب را مورد استفاده نقبا قرار دهد؛ این همکاری فوایدی را برای علم انساب نیز متقابلاً به دنبال داشت؛ برای مثال در ادامه همین همکاری‌ها و راحت‌تر شدن وصول به صحت انساب، کتابی مانند *منتقله الطالبیه* نگاشته شد که پس از نام بردن از هر مکان و شهری، انساب سادات مربوط به همین مکان‌ها را معرفی می‌کند، به نوشته ابواسماعیل بن طباطبا (۴۷۹ ق) نویسنده *منتقله الطالبیه* انگیزه اصلی وی برای تدوین این کتاب به شکل و روش مزبور بدان علت بوده است که نسابه‌ها هنگام بررسی صحت انساب مدعیان، با توجه به مکان زندگی قبلی مدعی، راحت‌تر و سریع‌تر بتوانند صحت نسب وی را بررسی کنند؛ این شیوه، زحمت نسابه‌ها را تا حد زیادی کاهش می‌داد، زیرا قبلاً نسابه‌ها می‌بایست نسب طالبی را در کتب انساب، که به روش مبسوط و مشجر بودند، جست‌جو کنند که وقت زیادی را در بر می‌گرفت.

در ارتباط با همین همکاری نسابه‌ها و علم انساب با نقباء، نوع دیگری از نگارش به وجود آمد که همانا تهیه فهرست‌هایی بود که آن‌ها نیز به جهت سهولت بررسی صحت انساب تدوین می‌شد؛ فهرست‌های مذکور به سه نوع تقسیم می‌شدند:

۱. فهرست ادعیاء (کسی که به دروغ ادعای سیادت می‌کرد)؛

۲. فهرست منقرضین (کسی که اعقابی از ایشان باقی نمانده بود)؛

۳. فهرست دارچین (کسانی که فرزندان ذکوری از آن‌ها برجای نمانده بود).

البته صحت نسب تمام کسانی که خود را به کسانی که در این فهرست‌ها درج و ثبت شده بود، منتسب می‌کردند، رد می‌شد (ابن فندق، ۴۳۹: ۱۴۱۰-۴۷۲ و ۷۲۷-۷۲۳). ابن فندق که نمونه‌های از این موارد را ذکر کرده است، هدف خود از ذکر نام طالبیان بدون اعقاب (منقرضین) را این دانسته است که هیچ‌کس خود را به آن‌ها منتسب نکند (همان، ۳۳۸). وی هم‌چنین هدف از تهیه فهرست ادعیاء آن می‌داند که هیچ‌کس به آن‌ها انتساب نکند و هیچ مدعی خود را به آن‌ها نسبت ندهد (همان، ۷۲۳).

کسی ادعای کذبش توسط نسابه‌ها و نقباء کشف می‌شد، توسط نقباء مجازات می‌گردید. ابن فندق فصلی را به عنوان «باب فی ذکر من خلق النقباء رؤوسهم من نواحی غزنه و خوارزم و نیشابور» آورده است که در واقع فهرستی از «ادعیاء» است که توسط نقباء و قضات مجازات شده‌اند، این مجازات شامل تراشیدن سر و داغ کردن پیشانی بود، تراشیدن سر علاوه بر آن که توهینی نسبت به ادعیاء بود، نشان‌گر مسأله دیگری نیز بود؛ طالبیان با دو گیسوی بافته که با نام ضفیرتان، شعرتان و ذؤابتان که از دو طرف پیشانی آنان آویخته بود، مشخص می‌شدند، در واقع با تراشیدن سر عملاً نشان داده می‌شد که وی از طالبیان نیست و ادعای کذبی را مطرح کرده است، لذا این کار را با برداشتن گیسوهای ادعیاء انجام می‌دادند (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲، ج ۲: ۲۲۳؛ جوینی، ۱۳۲۹: ۶۴؛ ابن فندق، ۱۴۱۰: ۵۰۴، ۷۲۳، ۶۴۰-۷۲۷). مجازات داغ گذاشتن در که منشورات تفویض نقباء بغداد هم دیده می‌شود نیز معمولاً همرا با تراشیدن سر ادعیاء بوده است (قلقشندی، ۱۹۱۹، ج ۱۰: ۲۵۱؛ ابن الساعی: ۱۳۵۳: ۱۹۸).

همکاری نسابه‌ها با نقباء به این مقدار محدود نمی‌شد، نسابه‌ها علاوه بر بررسی انساب «واردین»، دواوین و جراید انساب طالبیان بومی را نیز در اختیار داشتند و آنان وظیفه تدوین و نگهداری جراید محلی را نیز بر عهده می‌گرفتند (ابن فندق، ۱۴۱۰: ۷۲۰-۷۲۱).

کارکردهای انساب نگاری

از آنجا که نسب‌نگاری توانسته در قرن‌های متمادی به حیات خویش ادامه دهد، لاجرم نتیجه فواید و کارکردهایی است که بدون آن بی‌شک رشد و استمرار نمی‌یافت. نتایج به دست آمده از نسب‌شناسی، موضوع و اساس بسیاری از علوم واقع شده است که از جمله آنان می‌توان به مؤلفه‌های جامعه‌شناختی مانند: نوع روابط بین افراد قبیله و مناسبات افراد یک قبیله با قبیله دیگر و حمایت درون قبیله‌ای و برون قبیله‌ای؛ روان‌شناختی مانند: رشد روحيات و اخلاقیات ویژه در قالب تحقیر یا تفاخر و حتی حقوقی و فقهی مانند: بهره‌مندی از بیت‌المال یا تأمین حقوق اجتماعی، اشاره کرد، به همین جهت در بسیاری از علوم به خصوص آنان که با اجتماع، عقاید و آموزه‌های اسلامی در ارتباط بودند، کارکردهای فراوانی داشتند که خود منجر به فواید بسیاری می‌شد؛ در این‌جا به چند کارکرد انساب در این حوزه‌ها پرداخته می‌شود تا بتوان ملموس‌تر به این حیطة نظر کرد.

۱. تاریخ‌نگاری

یکی از عرصه‌هایی که انساب‌نگاری می‌تواند در آن مثمر ثمر باشد، تاریخ‌نگاری است. اگر آن‌چه را که تاریخ‌نویسان ثبت می‌کنند، تاریخ‌نگاری بدانیم، این تاریخ‌نویسان برای ثبت و ضبط رویدادهای تاریخی و گزینش یک روایت از بین روایت‌های تاریخی، از یک سری قراین و شواهد استفاده کرده و مد نظر قرار می‌دهند، یکی از این مؤلفه‌ها و قراین، توجه به انساب و انساب‌نگاری است. خوانندگان آثار مورخان نیز امروزه برای پی بردن به نحوه گزینش و ضبط رویدادها و نحوه ترجیح تاریخ‌نویسان در نقل یک روایت رویداد از بین روایت‌های مختلف، می‌بایست با انساب و انساب‌نگاری آشنایی داشته باشد؛ از سویی انساب‌نگاری در نحوه تحلیل رویدادهای تاریخی نیز بسیار راه‌گشاست زیرا رویدادها در تاریخ بر اساس تعامل و رابطه اشخاص با یک‌دیگر شکل می‌گیرد و روابط در بین افراد یک جامعه در بسیاری از موارد به سابقه خاندانی و نسبی آنان ارتباط مستقیم دارد؛ بسیاری از افراد در طول تاریخ بدون این‌که با یک‌دیگر تعامل و یا برخوردی داشته باشند و یا حتی هم‌دیگر را دیده باشند، نسبت به یک‌دیگر احساس دوستی و یا دشمنی داشته‌اند و این دوستی یا دشمنی ریشه در سابقه تاریخی بین خاندان‌های دو طرف دارد که به واسطه نسب و حس وابستگی به خاندان‌هایشان، به اینان نیز منتقل گردیده است، نسل‌های بعدی نیز بر اساس همان سابقه خاندانی و نسبی روابط خویش را با یک‌دیگر برقرار

می‌کنند؛ این موضوع در بسیاری از صحنه‌های تاریخ اسلام دیده می‌شود. از دیگر نمونه‌ها روابط عرب‌های شمالی و جنوبی و یا همان عدنانی و قحطانی و درگیری‌هایی که این دو گروه با یک‌دیگر در طول تاریخ داشته‌اند، می‌باشد. تحلیل‌گران در بررسی رویدادها و درگیری‌های اقوام مختلف عرب همیشه به این امر توجه داشته‌اند که گروه‌ها و اقوام متخاصم به کدام یک از این دو تعلق داشته‌اند، در صورتی که یکی از دو گروه متخاصم به عدنانیان و دیگری قحطانیان تعلق داشته باشد، یکی از دلایل اصلی درگیری بین آن‌ها همین تعلقات شمالی و جنوبی و رقابت‌های همیشگی آنان دانسته و تحلیل می‌شود، بنابراین تاریخ‌نویس می‌بایست به نسب این اقوام و تعلق آنان به عرب‌ها جنوبی (قحطانی) و شمالی (عدنانی) اشراف و آگاهی داشته باشد که جز در نتیجه آگاهی به علم نسب‌شناسی و نسب‌نگاری قابل دست‌رسی نمی‌باشد.

۲. حدیث

حدیث یکی از حیطة‌های کارکرد علم انساب محسوب می‌شود که متولیان آن به علم نسب و معرفت انساب نیازمند بودند و این علم به اصطلاح ابزار کار آنان محسوب می‌شد؛ این متولیان سلسله جلیله فقهاء و محدثان اعم از تابعین و یا تابعی‌التابعین می‌باشد که علاوه بر احاطه خود که در حدیث و فقه به علم نسب نیز اهتمام می‌ورزیدند، زیرا برای حصول یقین به صحت و اصالت و قطعی‌الصدور بودن حدیثی که به نظرشان «غریب» و یا در اسناد ضعیف و علیل می‌آمد، کشف و حال راوی اولیه یا روات دیگری در اسناد آن احادیث که از شهرت و معروفیت کاملی برخوردار نبودند، به معرفت نسب راوی و تحقیق در احوال او و زمان تشراف او یا قبیله اش به اسلام و مدت مصاحبت او از پیغمبر اکرم (ص) یا از صحابه بزرگوار آن حضرت، نیز توجهی دقیق مبذول می‌کردند. از محمد بن مسلم بن شهاب زهری (وفات ۱۲۴ق) که از پیش‌گامان تدوین انساب بود، نقل شده که او گفته است:

ما خَطَطْتُ سُوْدَاءَ فِی بِيضَاءِ اِلَّا نَسْبَ قَوْمِي: هیچ سیاهه‌ای بر روی کاغذ سپید نیاوردم مگر نسب قومم (عصری، ۱۴۱۴: ۱۱).

از آن جا که او سعادت مصاحبت و مجالست با حضرت سجاد (ع) را دارا بود و از آن حضرت روایت کرده است (العمری، ۱۴۰۹: ۷۸) شیعیان به او حسن ظن دارند، وی در تفسیر، حدیث و فقه کتاب و رساله‌ای تدوین و تألیف نکرده ولی در انساب قوم خویش

رساله‌ای تدوین کرده بود (السدوسی، ۱۳۹۶: ۵). از «لیث بن سعد» (وفات قرن دوم هجری) محدث و فقیه بزرگ معاصر زُهری روایت شده که گفت: «ما رأیت عالماً قَطُّ أجمع من ابن شهاب ولا أكثر منه ولو سمعت ابن شهاب يحدث في الترغيب لقلت لا يحسن إلا هذا، وان حدث عن الانبياء وأهل الكتاب لقلت لا يحسن إلا هذا، وان حدث عن العرب وأنسابها قلت لا يحسن إلا هذا، وان حدث عن القرآن والسنة كان حديثه بوعي جامع» (ابونعیم، ۱۳۷۸، ج ۳: ۳۶۱) تنها زهری در میان فقهاء و محدثان نیست که نسابه بوده بلکه بسیاری چون سعید بن المسیب و قتاده بن دعامة (وفات ۱۱۷ق) و دیگران نیز بر علم نسب واقف بوده‌اند (العمری، ۱۴۰۹: ۷۹) و از آن در شناخت سلسله راویان حدیث بهره می‌گرفتند.

۳. فقه و حقوق

مسایلی چند در حقوق و فقه اسلامی وجود دارد که مستقیم با شناخت انساب و انساب‌نگاری در ارتباط بوده و به واسطه شناخت انساب و تفاوت آن‌ها در انسان‌ها، احکام متفاوتی بار شده و مواردی به واسطه آن‌ها حرام و یا حلال می‌شود، یکی از این مسایل حرمت پرداخت صدقه توسط غیر سادات به سادات و بنی‌هاشم می‌باشد که تمامی روایاتی که در ارتباط با آن وارد شده است؛^۱ مؤدی این مسأله هستند که زکات (صدقه واجب) و

۱. از آن جایی که این مسائل در بعضی جوامع با چالش‌های فراوانی روبه‌رو شده است برای نمونه چند روایت عیناً ذکر می‌گردد:

عن محمد بن مسلم و زراره عن ابي جعفر عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الصدقة أوساخ أیدی الناس، و إن الله حرم على منها و من غيرها ما قد حرمه، و إن الصدقة لا تحل لبني عبدالمطلب. (کلینی: ۱۳۶۸ش، ج ۴، ص ۵۸؛ شیخ طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار: ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۵)

- عن اسماعیل بن الفضل الهاشمی قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الصدقة التي حرمت على بني هاشم ما هي؟ فقال هي الزكاة، قلت فتحل صدقة بعضهم على بعض؟ قال: نعم. (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام: ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۵۸-۵۹؛ کلینی: ۱۳۶۸ش، ج ۴، ص ۵۹، در کافی این روایت با سند دیگری نقل گردیده است).

- عن ابي اسامه زيد الشحام عن ابي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الصدقة التي حرمت عليهم فقال: هي الزكاة المفروضة، و لا تحرم علينا صدقة بعضنا على بعض. (شیخ طوسی، الاستبصار: ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۵).

- عن ابن سنان عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لا تحل الصدقة لولد العباس ولا لنظائرهم من بني هاشم. (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام: ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۵۹).

- عن زراره عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لو كان عدل ما احتاج هاشمی و لا مطلبی الى صدقه ان الله تعالى جعل لهم سنتهم ثم قال: ان الرجل اذا لم يجد شيئاً حلت له الميتة و الصدقة لا تحل الا احد منهم الا ان لا يجد شيئاً و يكون ممن تحل له الميتة. (شیخ طوسی، الاستبصار: ج ۲، ص ۳۶).

صدقه مستحب از سوی غیرهاشمی بر هاشمیان حرام است، البته در مقابل خداوند پرداخت خمس به سادات و هاشمیان را واجب نموده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانَ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ ای مؤمنان بدانید هر چه به شما غنیمت و فایده رسد، خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است، به آن‌ها بدهید، اگر به خدا و آن‌چه که بر بنده خویش محمد، در روز فرقان، روزی که دو سپاه روبه‌رو شدند، نازل فرمود، ایمان آورده‌اید و بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست» (انفال / ۴۱).

نقل شده زکریا بن مالک الجعفی از حضرت ابا عبدالله (ع) درباره این آیه پرسید، ایشان فرمودند:

أما خمس الله فهو للرسول (ص) يضعه في سبيل الله، وأما خمس الرسول لأقاربه، وخمس ذي القربى فهم أقرباؤه، وأما اليتامي يتامي أهل بيته، فجعل هذه الأربعة أسهم فيهم، وأما المساكين و أبناء السبيل، فقد عرفت أنا لا تأكل الصدقة ولا تأكل لنا، فهي للمساكين و أبناء السبيل (شيخ صدوق، ۱۴۱۵: ۱۷۱؛ شيخ طوسي، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۲۵).

روایات دیگری وجود دارد که مصرف خمس را از امام و سادات بیرون ندانسته و مستحقان خمس را امام و یتیمان و مساکین و ابناءالسبیل از سادات می‌دانند (همان، ۱۲۷)؛ بنابر همین دسته از روایات، کسانی هم‌چون شهید اول در *اللمعه* و هم‌چنین شیخ انصاری در کتاب *خمس*، مصرف خمس را به شش قسمت تقسیم می‌کند که سه قسمت (نصف) آن را مال امام می‌داند که در غیابش در اختیار نوابش قرار می‌گیرد و یا حفظ می‌شود و سه قسمت بقیه (نصف دیگر) مال یتیمان، مساکین و ابناءالسبیل از هاشمیین - از طرف پدر و به نظر سیدمرتضی از طرف مادر- می‌باشد و در شرکاء امام یعنی سادات هاشمی در برخورداری از خمس فقر شرط است و در ابناءالسبیل فقر در بلد تسلیم شرط است و عدالت و ایمان شرط نیست (شهید اول، ۱۴۱۱: ۴۵؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۲۸۷).

- عن ثعلبه بن ميمون قال: كان ابو عبدالله عليه السلام يستل شهابا (شهاب بن عبد ربه) من زكاته لمواليه و انما حرمت الزكاه عليهم دون مواليتهم. (كليني: ۱۳۶۸ ش، ج ۴، ص ۶۰؛ شيخ طوسي، تهذيب الاحكام: ۱۳۹۰ ق، ج ۴، ص ۶۱).

این همه نیاز به تعیین مصداق توسط دانش انساب دارد که در هر صورت شناسایی سادات و هاشمیان بر عهده علم نسب‌شناسی است. علاوه بر این نسب‌شناسی در مسائلی هم چون: اذن پدر در ازدواج دختر باکره و ولایت پدر و جد پدری، دیه عاقله، ارث عصبه (در بین اهل سنت) و... کاربرد دارد.

۴. کلام

مسائل چندی در فقه و کلام شیعه، تابع نتایج پژوهش‌های نسب‌شناسی است؛ مانند:

۱. بسیاری از علماء و فقها اعم از شیعه و سنی یکی از شرایط مشروعیت امام و خلیفه را اعتبار نسب وی به ویژه قریشی بودن او بنا بر روایت نقل شده «الائمہ من قریش» از پیامبر می‌دانند (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱: ۶۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۷۰۴، ج ۳: ۱۰۷؛ ابن حجر: بی‌تا، ج ۱۲: ۱۳۵، ج ۱۳: ۶۱؛ ابن ابی‌الحدید: ۱۳۷۸، ج ۶: ۲۴، ۳۰، ۳۸، ج ۷: ۶۳؛ ماوردی، ۱۴۰۶، ج ۱: ۵)

۲. تولی و قبول امامت اهل بیت و به عنوان یکی از فروعات در کنار نماز، زکات، حج و ... واجب شمرده شده است چنان که در قرآن آمده است: «قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اَلَا الْمُوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی: به امت بگو که من مزد رسالت نمی‌خواهم جز مودت و محبت به خویشاوندانم.» (شوری/۲۳)

البته محبت نسبت به اهل بیت پیامبر(ص) در نزد بسیاری از اهل سنت نیز وجود دارد و آنان نیز از این امر مستثنا نیستند، اما در بین شیعیان این امر با تبعیت از ایشان همراه دانسته شده است و به محبت و اظهار ارادت تنها خلاصه نمی‌گردد، دلیل اصلی جدایی شیعیان از اهل سنت در همین معنا و مصداق محبت به خاندان پیامبر اکرم(ص) و ذوی‌القربی می‌باشد؛ به هر صورت، محبت خاندان پیامبر تنها به ائمه معصومین ختم نمی‌شود و شیعه و سنی روایات بسیاری را در مدح سادات ذکر نموده‌اند یکی از دلایل اصلی به وجود آمدن انساب‌نگاری طالبیان، شناخت اهل بیت(ع) و در حیطه‌ای گسترده‌تر، سادات، نیازمند شناخت انساب ایشان و تحقیق در مورد آن است.

۵. اخلاق

غیر از بهره‌وری از تجارب و دستاوردهای این دانش در حقوق، روایت‌هایی نشان از کاربرد آن‌ها در اخلاق دارد؛ برای نمونه، در روایتی از پیامبر اکرم(ص) چنین آمده است: تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ وَ انْكَحُوا الْاَكْفَاءَ وَ انْكَحُوا اِلَيْهِمْ (ابن ماجه: بی‌تا، ج ۱: ۶۳۳). بدیهی است

یکی از شرایط کفو بودن برای ازدواج، شرایط نسبی و هم کفو بودن از نظر شرافت خانوادگی است که در طی دوران مشترک زندگی در بسیاری موارد از اهمیت خاصی برخوردار بوده و ممکن است که در غیر هم کفو بودن مشکلات عدیده ای را در ادامه زندگی زوجین به بار آورد.

در روایت دیگری آمده است:

مَنْ ادَّعَا أَبَا فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ أَبِيهِ بِعِلْمٍ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ : هرکس در اسلام خود را به پدری منتسب کند در حالی که می‌داند او پدرش نیست همانا بهشت بر او حرام است (مسلم، بی‌تا، ج ۱ : ص ۵۷).

هم‌چنین در نقلی دیگر آمده است:

مَنْ ادَّعَى الْيَ غَيْرَ أَبِيهِ أَوْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ :

هرکس خود را به کسی غیر از پدرش منتسب نماید و یا به مولایی غیر از مولای خویش نسبت دهد، پس لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد (همان، ج ۴: ۱۱۵ و ۲۱۷).

بنابراین، روایات انتساب دروغین به کسی غیر از پدر واقعی مستوجب لعنت خداوند قرار گرفته و به شدت نهی شده است. لازم به ذکر است که نقبای سادات برای جلوگیری از انتسابات دروغین به طالبیان، مجازات‌های سختی را برای ادعیاء در نظر گرفته و به اجرا می‌گذاشتند (ابن فندق، ۱۴۱۰، ج ۲ : ۷۲۲-۷۲۳).

۶. اجتماعی

نسب در نزد عرب دارای شأن و جایگاه بسیاری بود که هم‌چنان نیز دارد به خصوص در میان عرب‌های بادیه که حقوق و زندگی افراد به واسطه نسبش رقم می‌خورد، این نسبش بود که از او حمایت می‌کرد و ظالم را از او دور کرده و حق مظلوم را می‌گرفت. این جایگاه شاید در نزد شهرنشین غیرعربی امروزی، امری غریب جلوه کند، اما خود این شخص امروزی به همان عادت عرب بادیه عمل می‌کند، شخص امروزی ملیتش و تابعیت او از یک کشور، نسب اوست که از او حمایت و حقوقش را حفظ می‌کند؛ نسب عرب‌ها با قبیله‌اش، غیر از نسبت شخص امروزی با ملیتش نیست و همان کارکردها را برای وی به دنبال دارد؛ پس به حفظ ملیتش اهتمام دارد زیرا که ملیتش او را مصون نگاه داشته،

حقوقش را حفظ و از او دفاع می‌کند، شخص نیز تمام سعیش را برای حفظ ملیتش به عمل می‌آورد. امروزه هیچ کس را نمی‌توان یافت مگر این که تابعیت کشور خاصی را یدک می‌کشد؛ عرب بادیه نیز که در آن زمان حکومت و کشور و ملیت خاصی در بین نبود، سعی می‌کرد آبا و اجداد خود را بشمرد، عشیره و قبیله خویش را ذکر کند تا به واسطه آن، سلامت اجتماعی خویش را حفظ کند، از یک‌دیگر در مقابل هجوم‌ها و خطرهای بیگانگان و طوایف دیگر محافظت نمایند و پشتیبان یک‌دیگر باشند، این حلقه اتصال خانوادگی و قبیله‌ای، آن‌ها را از پراکندگی نجات می‌داد و همه آنان را وادار می‌ساخت تا در مقابل دشمنان متحد بوده و از خویش، طایفه، قبیله و افراد خاندان خویش دفاع کنند.

به مرور زمان انساب جدا از کارکرد حمایت اجتماعی جنبه دیگری یافت و مایه افتخار و مباهات و نشانه شرافت خانوادگی نیز گردید؛ هر کس که نسب خود و قبیله‌اش را پاسداری می‌کرد و از اختلاط و فراموشی نجات می‌داد، در واقع به پاکی نسب خویش کمک می‌کرد و با شمردن آبا و اجداد خویش، افتخارات قبیله‌ای خویش را برمی‌شمرد؛ و سعی بر کسب جایگاه اجتماعی بیش‌تر برای خویش می‌نمود؛ نمونه بارز این مسأله را می‌توان در اشعار شعرای جاهلی یافت که در آن‌ها به نسب پدران و اجداد خویش افتخار می‌کردند (ابن سلام، ۱۴۱۰: ۲۳؛ العمری، ۱۴۰۹: ۴۸-۶۵)؛ برای مثال می‌توان به شاعرانی مانند مثنقب عبدی، عوف بن احوص، یزید بن خرق، حسان بن ثابت، اخوه اودی و بعضی دیگر اشاره نمود. با ورود اسلام و تعلیم اسلامی به مرور زمان ملاک افتخار و مباهات تا حد بسیاری تفاوت پیدا کرد و بیش‌تر حول نزدیکی به پیامبر (ص) و انتساب به خاندان ایشان معیار شرافت قرار گرفت و کتاب‌های بسیاری در انساب طالبیان به نگارش درآمد که در قرون سوم به بعد درصد زیادی از کتب انساب را به خود اختصاص داد، صرف وجود این کتب خود بیانگر جایگاه اجتماعی بالایی برای صاحبان آن در بین اجتماع مسلمین می‌باشد.

در پایان این بحث قابل ذکر است که سترستین در مقدمه خویش بر کتاب «طُرْفَه الاصحاب فی ومعرفه الانساب» فواید دینی، فرهنگی و اجتماعی نسب‌شناسی را به ترتیب این‌گونه طبقه‌بندی کرده است:

۱. ایمان به پیامبر(ص) منوط به شناخت ایشان است و بخشی از این شناخت از طریق علم انساب صورت می‌گیرد؛

۲. مشروعیت امامت؛

۳. شناخت مردم از یکدیگر

۴. ضرورت شناخت همسر لایق (ابن رسول، ۱۴۱۲: ۱۴-۱۵)

سترس‌تین هیچ توضیحی در نحوه و دلایل این تقسیم‌بندی نداده است که ابتدایی به نظر می‌رسد.

نتیجه

علم نسب و انساب‌نگاری که در دوره جاهلی نقش بسیار مهمی را در زندگی اجتماعی اعراب جاهلی که بر اساس نظام قبیله‌ای شکل گرفته بود، بازی می‌کرد. هرچند که با نزول وحی و گسترش آموزه‌های اسلامی در بین مردم انتظار می‌رفت این علم با فاصله گرفتن از دوران جاهلی هر روز بیش‌تر رنگ ببازد؛ در اولین نگاه‌هاهایی که در مورد تقسیم‌بندی علوم به وجود آمد نیز بر همین دیدگاه از انساب به عنوان یک علم ذکری به میان نیامد، اما انساب و انساب‌نگاری مورد توجه حاکمان قرار گرفت و از آن برای کسب مشروعیت از آن بهره بردند. ارزش‌های قبیله‌ای نیز به کلی از بین نرفت و در نتیجه از انساب نیز در این بین، مورد استفاده واقع شد. در نزاع‌های بین عرب و عجم و مساله شعوبی‌گری نیز عرب‌ها از این علم مدد جستند تا هرچه بیش‌تر به تفاخرات خویش در مقابل عجم بیفزایند. منصب و نظام نقابت که از قرن سوم به بعد شکل گرفت نیز برای پیش‌برد اهداف خویش هر چه بیش‌تر نیازمند انساب‌نگاری و علم نسب بود. در نتیجه این عوامل، انساب و انساب‌نگاری پس از اسلام نیز رشد کرده و حتی از ورطه شفاهی به ورطه مکتوبات و تألیفات قدم گذاشت، تا حدی که درصد قابل توجهی از مکتوبات مسلمانان را به خود اختصاص داد. البته این علم در بسیاری از علم و مسایل دیگر نیز کاربرد یافت و از این علم در تاریخ‌نگاری، حدیث و مسایل اجتماعی و... مورد استفاده واقع شد. در نتیجه انساب و انساب‌نگاری در کتاب‌هایی که در باره تقسیم‌بندی علوم در قرون بعدی نگاشته شد به عنوان یک علم مورد توجه واقع شد.

منابع

قرآن کریم.

۱. آبی، أبوسعبد منصور بن حسین، *نثرالدر*، تحقیق محمدعلی قرنه، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتب، ۱۹۸۱.
۲. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸.
۳. ابن الساعی، *الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر*، بغداد: خ علوم عربی، ۱۹۳۴.
۴. ابن حجر عسقلانی، شهابالدین احمد بن علی، *فتح الباری*، بیروت: دارالمعرفه للطباعه و النشر والتوزیع، بی تا.
۵. ابن حزم اندلسی، *مراتب العلوم*، تحقیق دکتر احسان عباس، ترجمه محمدعلی خاکساری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۶. ابن رسول، السلطان الملک الاشرف عمر بن یوسف، *طرفه الاصحاب فی معرفه الانساب*، تحقیق ک.و.سترستین، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۲.
۷. ابن سلام، ابو عبید قاسم، کتاب النسب، تحقیق مریم محمد خیر الدر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۰.
۸. ابن شهر آشوب، ابو عبدالله محمد بن علی، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق یوسف البقاعی، بیروت: بی نا، ۱۴۱۲.
۹. ابن عبدالبر اندلسی، یوسف بن عبدالله، *الاستیعاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲.
۱۰. ابن عبدربه، *عقد الفرید*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹.
۱۱. ابن عنبه، سیدجمال الدین احمد بن علی، *عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب*، تصحیح محمد حسن آل الطالقانی، نجف: مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۰.
۱۲. ابن فندق، ابوالحسن علی بن ابی القاسم بن زید بیهقی، *لباب الانساب واللقاب و الاعقاب*، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۰.
۱۳. ابن فندق، *تاریخ بیهقی*، تحقیق احمد بهمنیار، تهران: کتاب فروشی فروغی، ۱۹۳۸.

۱۴. ابن قتیبہ، ابو محمد عبدالله بن مسلم، *الامامة والسياسة*، تصحيح على شيرى، قم: انتشارات الشريف الرضى، ۱۳۱۷.
۱۵. ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوینى، *سنن ابن ماجه*، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالفكر، بی تا.
۱۶. ابو نعيم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *حلیة الاولیاء*، بيروت: دارالکتب العربی، ۱۳۷۸.
۱۷. ابوالفرج اصفهانی، *الأغانى*، القاهرة، الهيئة المصریة العامه للكتاب، بی تا.
۱۸. _____، *مقاتل الطالبین*، نظارت کاظم مظفر، قم: مؤسسه دارالكتاب للطباعة و النشر، ۱۳۸۵.
۱۹. بلاذرى، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، تحقيق صلاح الدين المنجد، قاهره: مكتبه النهضه المصریة، بی تا.
۲۰. جعفریان، رسول، *شعوبیگری و ضد شعوبیگری در ادبیات اسلامی*؛ مقالات تاریخی، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۷.
۲۱. جوینی، منتجب الدین، *عته الكتبه*، تحقيق عباس اقبال، تهران: بی نا، ۱۳۲۹.
۲۲. حلّی، یحیی بن سعید، *الجامع للشرایع*، قم: مؤسسه سیدالشهداء، ۱۴۰۵.
۲۳. خالقی، محمد هادی، *دیوان نقابت*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۴. الدورى، عبدالعزیز، *مکتب تاریخ نگاری عراق در قرن سوم هجرى*، مجموعه مقالات: تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، ۱۳۶۱.
۲۵. الذهبی، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد، *میزان الاعتدال*، تحقيق محمد علی البجاوی، بيروت: دارالمعرفه للطباعة و النشر، ۱۳۸۲.
۲۶. رازى، فخرالدین، *الشجره المبارکه فی انساب الطالبیة*، تحقيق سیدمهدى رجایی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۹.
۲۷. سجادی، صادق و عالم زاده، هادی، *تاریخ نگاری در اسلام*، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
۲۸. السدوسی، مؤرج بن عمرو، *حذف من نسب قریش*، تحقيق صلاح الدين المنجد، بيروت: دارالكتاب الجديد، ۱۳۹۶.
۲۹. شیخ انصاری، *الخمس*، قم: المؤتمر العالمی بمناسبه الذکری المئویة الثانيه لمیلاد الشیخ الانصاری، ۱۴۱۵.

۳۰. شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی، *المقنع*، قم: موسسه الامام الهادی (ع)، ۱۴۱۵.
۳۱. _____، *عیون اخبارالرضا*، تحقیق شیخ حسن الأعلمی، بیروت: موسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴.
۳۲. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، تحقیق سیدحسن موسوی الخراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰.
۳۳. _____، *تهذیب الاحکام*، تحقیق سید حسن موسوی الخراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰.
۳۴. _____، *عدة الاصول*، تحقیق محمدرضا انصاری، قم: ستاره، ۱۴۱۷.
۳۵. عصفری، خلیفه بن خیاط، *طبقات*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴.
۳۶. العمری، سیدشریف نجم‌الدین ابوالحسن علی بن محمد، *المجدی فی انساب الطالبین*، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹.
۳۷. فراء، ابویعلی محمد بن حسین، *الاحکام السلطانیه*، تصحیح محمدحامد فقی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶.
۳۸. قاضی نعمان، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، *شرح الاخبار فی فضائل ائمه الاطهار*، تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، قم: موسسه النشر الاسلامی، بی تا.
۳۹. قلقشنودی، ابوالعباس احمد بن علی، *صبح الاعشی*، قاهره: الموسسه المصریه العامه للکتب، ۱۹۱۹.
۴۰. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، *کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
۴۱. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، *الاحکام السلطانیه*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶.
۴۲. متز، آدام، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علی ذکاوتی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۴۳. مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه والاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دارالصاوی للطبع و النشر، بی تا.

۴۴. نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج بن مسلم، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۴۵. مکی العاملی معروف به شهید اول، محمد بن جمال الدین، اللمعة الدمشقیه، قم: منشورات دارالفکر، ۱۴۱۱.
۴۶. شیخ انصاری، الخمس، قم: الموتر العالمی بمناسبه الذکری المئویه الثانيه لمیلاد الشیخ الانصاری، ۱۴۱۵.
۴۷. موریموتو، کازوئو، مطالعه ای مقدماتی درباره پراکندگی جغرافیایی نقابه الطالبیین، ترجمه محمد حسین حیدریان، آینه میراث، دوره جدید، سال پنجم، شماره اول و دوم (بهار و تابستان ۱۳۸۶)
۴۸. الهی زاده، محمدحسن، جستاری در بحث وراثت اعمام و وراثت بنات، مجله تاریخ اسلام، ش ۱۰ (تابستان ۱۳۸۱)
۴۹. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر، بی تا.